

## مقام زن در آثار حضرت نقطه اولی'

### و مشاهیر زنان در عهد اعلی'

دکتر مهری افغان

هر گاه به مطالعه تاریخ پر افتخار عصر رسولی می‌پردازیم، هر هنگام که داستان شهادت و ازجان‌گذشتگی‌های شیرمردان عصر ابطال را می‌خوانیم و بالاخره هر زمان که در عالم خیال وقایع حیرت‌انگیز و عبرت‌آموز آن دوران پر افتخار را مجسم می‌کنیم و سیمای شجاعان پر ایمان و فریادهای یا صاحب‌الزمان را در خاطر زنده می‌نمائیم بی‌اختیار همراه هر یک از آن مردان دلاور زنی شجاع و با ایمان و خواهری فداکار و مهربان و دختری از خود گذشته و پر توان می‌بینیم، زنانی که با صبر و گذشت خود، با تحمل رنج و محنت فراوان، با دلی خونین و چشمی اشکبار و قلبی پر از آه و انین، در نهایت شجاعت و از خودگذشتگی بار سنگین این دوران پر انقلاب را بر دوش کشیدند و مردان خود را یاری نمودند. زنانی که بنا به گفته نبیل: «دوش بدوش مردها با دشمنان روبرو شده و با فریاد و فغان، مردان خود را به پایداری و استقامت تشجیع می‌نمودند» آنجا که در باره واقعه زنجان می‌نویسد: «قیام و اقدام زن‌ها در آن روز اثرات عجیبی داشت و آنها را در مقابل دشمن خونخوار پایدار می‌ساخت. فریاد زن‌ها در مردها ایجاد شجاعت می‌کرد. بعضی از زن‌ها لباس مردها را می‌پوشیدند و بجای آنهایی که به شهادت رسیده بودند قرار گرفته، به دفاع می‌پرداختند. عده‌ای از زن‌ها مشک‌های پر از آب بدوش می‌کشیدند و مردان جنگجوی را سیراب می‌ساختند و به زخمی‌ها کمک می‌کردند. این مطلب سبب شد که اصحاب غلبه یافتند و در لشکر دشمن شکست افتاد.»<sup>۱</sup> و باز آنجا که نویسنده آن وقایع عظیم، خود را عاجز از شرح و بیان ماوقع می‌بیند: «... باری، من هرچه بخواهم آنطوری که باید و شاید در باره شجاعت اصحاب و جانفشانی آنها چیزی بنویسم خود را عاجز و قاصر مشاهده می‌کنم. هر چند طوفان ظلم و ستم اعداء در نهایت شدت بود ولی نمی‌توانست آتش ایمان و شجاعت اصحاب باوفا را خاموش کند. هرچه دشمنان به خرابی قلعه همت می‌گماشتند اصحاب قلعه زن و مرد به تعمیر و تقویت استحکامات قلعه می‌پرداختند. در اوقات فراغت از کار به دعا و نماز مشغول می‌شدند. تمام همت خود را بر این گماشته بودند که پناه و قلعه، محکم خود را از هجوم اعداء نگهداری کنند. قیام و اقدام زن‌ها کمتر از مردها نبود. همه از پیر و جوان، وضع و شریف با مردها شرکت داشتند.

لباس می‌دوختند، نان می‌پختند، مریض‌ها را پرستاری می‌کردند، به زخمی‌ها رسیدگی می‌نمودند، به مواضع استحکامی رسیدگی می‌کردند و از گوشه و کنار، گلوله‌ها و تیرهایی را که دشمنان انداخته بودند جمع می‌کردند. استحکامات را ترمیم می‌نمودند. مردان را در حین دفاع به پایداری و استقامت وادار می‌نمودند. اطفال قلعه نیز در اینگونه مساعدتها شرکت داشتند و مانند مادران و پدران خود به انجام امور می‌پرداختند. به واسطه، این روح مساعدت و یگانگی که در بین آنها حکمفرما بود دشمنان خیال می‌کردند که عدد اصحاب قلعه به ده هزار نفر می‌رسد.<sup>۲</sup> و بالاخره آنجا که می‌نویسد: «در آن ایام مصیبت بار دویست نفر از جوانان عروسی کردند. بعضی چند ماه با زوجه، خود بسر بردند، بعضی چند هفته بسر بردند، بعضی چند دقیقه بیشتر با هم نبودند. هیچک از آنها نبود که صدای طبل را بشنود و به دفاع نپردازد. بالاخره همه، این نفوس مقدّسه جان خود را فدای محبوب خویش نمودند.»<sup>۳</sup>

زنانی که به مقتضای رسم زمان در پس پرده بودند و باز به اقتضای همان رسوم و آداب نامشان به ندرت بر صفحات تاریخ ثبت شده است ولی با همت و فداکاری و تحمّل شداوند بی‌شمار - غم از دست دادن همسر و فرزند و برادر از يك طرف، سرزنش‌های مردم بی‌انصاف از طرفی، از دست دادن مایه، زندگانی و هستی و دارائی خویش از سوی دیگر - سرمایه، ایمان خود و عزیزان از دست رفته شان را حفظ نمودند، فرزندان و بازماندگان شهید خود را در نهایت همت و مواظبت و استقامت حفظ و حراست کردند و روح ایمان و ایقان و عشق و علاقه به محبوب و معبود خود، موعود عموم ملل و ادیان را حفظ نمودند و بنیان جامعه، جدید التّاسیس پیروان آئین الهی را محکم و مستحکم کردند و این میراث مرغوب را به نسل‌های آینده منتقل نمودند.

نگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر به صفحات تاریخ مشعشع امر مبارک و کتبی که در مورد وقایع اولیّه، امر به رشته، تحریر درآمده است ما را با نام و سرگذشت عده‌ای معدود از زنان آن زمان آشنا می‌سازد. برخی از آنان مانند حضرت طاهره قرّة العین، کتابها در باره‌شان نوشته شده و شهرتی جهانی دارند و بعضی مانند زینب (رستمعلی)، نامشان در خاطر هر يك از ما نمونه و نشانه، شجاعت و شهامتی است که فقط و فقط عشق حقّ پدیدآورنده، آن است و عده‌ای نیز سرگذشتشان فقط سطوری چند از يك کتاب را زینت می‌دهد و یا فقط به ذکر نام کوچکشان اکتفا شده است و مسلماً عده، بی‌شماری نیز نامشان فقط در سجلّ ملکوت ثبت است ولی قلبشان محلّ تجلّی نور ایمان و عشق بی‌منتهی<sup>۱</sup> به حضرت اعلی، موعود آخرالزمان بوده و صرف حیاتشان نقطه، شروع نهضتی جدید در راه اعتلای مقام نسوان و بالمال پدیدآورنده، تمدّنی نوین در ظلّ آئین بدیعی است که در آن زن و مرد دوش بدوش یکدیگر در راه تکاملش پویانند.

شکی نیست که قدرت خلاقه، کلام الهی بوجودآورنده، این روح ایمان و شجاعت و اعتلاء فکری و اخلاقی است. مطالعه، آثار مبارکه، حضرت نقطه، اولی جلّ اسمه الاعلی مانند کتاب مستطاب بیان فارسی و عربی، تفسیر سوره، یوسف (قیوم الاسماء) و توقیعات مبارکه، خصوصی آن حضرت خطاب به حرم و والده و اهل بیت مبارک از جهت دیگر، ما را به اهمیّت مقام زن در شریعت بیان و سعی حضرتش در آماده نمودن پیروان خویش، بل عموم جهانیان در قبول تساوی

حقوق رجال و نساء که حدّ اعلاى کمال و اعتلاى آن در امر مقدّس بهائى مشاهده مى‌شود، واقف مى‌سازد. مطالعه کلى و عمومى احکام و تعالیم دور بیان این حقیقت را روشن مى‌سازد که این آثار مبارکه برای عموم اهل عالم بطور یکسان نازل شده و برای مرد و زن تفاوتی قائل نشده‌اند و اگر چنانچه تفاوت‌هایی موجود است اکثراً در جهت معافیت و رعایت حال نساء و کم کردن ثقل زندگانی روزانه آنان است و در مقابل، امتیازات عاطفی و روحانی فراوان به آنان عطا شده است. چنانچه فی‌المثل در کتاب مستطاب بیان در مورد امر حجّ می‌فرمایند: «... بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید... و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید.»<sup>۴</sup>

در مورد امر ازدواج، همانطور که می‌دانیم ازدواج منقطع در دیانت بیان منسوخ شده و هرچند شاید پس از گذشت یک قرن و نیم، امری عادی به نظر آید ولی اگر به تبیین و توضیح آن حضرت در این مورد توجه کنیم لطافت آن بیشتر واضح می‌گردد. در باب هفتم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان فارسی می‌فرمایند: «ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید.» و به عبارت دیگر حفظ عزّت نفس و احترام زن در نسخ این حکم، بر هر علت دیگری برتری داشته است. در دنباله، این مطلب در مورد امر ازدواج، رضای زن و مرد را امر اصلی محسوب فرموده و صرف این مطلب که باید ازدواج در راه رضای خدا و لله باشد امور دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. زن و مرد باید هر دو کلمه‌ای که دالّ بر رضایت آنها باشد ادا نمایند و مهر بر طبق امر کتاب پرداخت شود و شهود از هر دو طرف حاضر باشند. چنانچه در همین «باب» می‌فرمایند: «و به رضای مرء و مرثه و کلمه‌ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او... که اگر بگویند این آیه را انا لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیء، ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین با آنچه مقدّر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره، او اگر از برای او باشد، حکم اقتران ثابت می‌گردد... این نوع حکم شده که کلّ در سعه، فضل و رحمت حق باشند و نظر کنند به آنچه که حلیّت اقتران بر آن منعقد می‌شود که کلمه، لله باشد...»

الفت و محبت بین زن و مرد در امر ازدواج بر هر مطلب دیگر اولویت دارد و تأکید فراوان بر آن شده است. رجال بندگان خدا و نساء کنیزان الهی هستند. خداوند آنان را خلق فرموده و در حین ازدواج با ادای جمله «اِنّی انا لله» که دالّ بر رضایت آنها بخاطر خدا و به اسم خداوند است عقد اقتران با ریسمان محبت و مودت بسته می‌شود. این تأکید بر رضایت زن و مرد و رضا به رضای الهی و تأکید بر حفظ مراتب محبت و الفت، در تمام مسائلی که مربوط به روابط زن و مرد می‌گردد مشهود است. در باب دوازدهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی از اقتراق، به شئون دون شجره، محبت نام برده شده است. چنانچه می‌فرمایند: «ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه، لله وصل فرمود شئون دون شجره، محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که اقتراق، شئون شجره، محبت نبوده و نیست. تا نفس مضطرّ نگردد بر او حلال

نمی‌گردد و بعد از اضطراب و اظهار آن به آن حق است بر آنکه يك حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید. اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آن وقت جایز است به کلمه‌ای که دلالت بر آن کند.»

حضرت اعلی روح ما سواه فداء، پرورش فرزندان و محبت و رحمت و شفقت نسبت به آنان را وسیله، نزدیک شدن مادران به ذات مقدس الهی می‌دانند چنانچه می‌فرمایند: «آنچه مایه، تقرب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذریّات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریّه خود قبل از تکلیف، اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود.»<sup>۵</sup>

و نیز در یکی از آثار مبارک از نساء به «ورقات جنّت» نام برده‌اند و امر می‌فرمایند که باید آنان را و قر نهند و تکریم و تعظیم نمایند زیرا مردان بندگان الهی و زنان کنیزان او هستند و هر دو به امر الهی بوجود آمده‌اند و وجود هر يك منوط به وجود آن دیگر است. همچنین در باب چهارم از صحیفه، مبارکه، عدلیه می‌فرمایند: «و سلوک کن با نساء خود به احسن سیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره، کافورند در جنّت و میازار ایشان را به طرف عینی، که به قدر همین طرف، محجوب از حکم الله خواهی بود.»<sup>۶</sup> چنین رعایت و محبت و تکریمی نسبت به نساء تا ظهور حضرت اعلی کمتر سابقه داشته و البته در امر جمال اقدس ابهی نهایت کمال آن را ملاحظه می‌نمائیم.

در امر مبارک بیان، بر حسب مقتضیات زمان توجه زیادی به نشانه‌ها و علامات و اعداد شده است و بر همین سیاق علامت و نشانه، خاصی برای مرد و زن برگزیده شده است. نکته، قابل توجه آنست که زن و مرد در صقع واحد و هر دو به يك چشم نگریسته می‌شوند. هر يك دارای شخصیت و هویت خاص خود بوده و در عین حال مکمل یکدیگرند. علامت «رفع» برای مرد و «نصب» برای زن در نظر گرفته شده. مردان «اولی الرّفّع» و زنان «اولی النصب» خوانده می‌شوند و هیچیک را بر دیگری برتری و تفاخری نیست و هر دو صورت و مثال الهی هستند. در کتاب مستطاب بیان فارسی، علامت «هیکل» را برای رجال و «دائره» را برای نساء معین می‌فرمایند که در هر يك، از آیات الهی نوشته شود و اذن می‌فرمایند که از کلمات آن حضرت، هر کس هر چه می‌تواند از دریای جود و بخشش او اخذ نماید و در آن بنویسد تا اثر معنوی آن آیات و کلمات در آنان ظاهر شود و در یوم ظهور من یظهره الله به شرف ایمان به آن نیر حقیقت مشرف گردد.<sup>۷</sup>

در احکام ارث نیز ملاحظه می‌نمائیم که سهم ارث فرزندان ذکور و اناث مساوی است و بین دختران و پسران بطور مساوی تقسیم می‌گردد.

نکته، جالب توجه در تاریخ امر آن است که هرچند جناب ملاحسین بشرویه‌ای اول من آمن آن ظهور مبارکند ولی حرم حضرت نقطه، حتی قبل از اظهار امر به عظمت مقام ایشان واقف بودند و مطالعه، شرح حال حرم مبارک نیز مؤید این مطلب است. و صرفاً به استنباط شخصی خود چنین می‌پندارم که بیان حضرت نقطه در کتاب مستطاب بیان فارسی، باب یازدهم از واحد چهارم، آنجا

که می‌فرمایند: «... در حین ظهور نقطه، بیان، حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم‌کم به کل رسید» اشاره به همین مطلب است.

در مطالعه آثار مبارک حضرت اعلی ملاحظه می‌نمائیم که تفاوت بین زن و مرد تصدیق شده است ولی در مراتب و کمالات روحانی و حقوق انسانی تفاوتی نیست. نسائی که به امر پروردگار و آیات او مؤمن می‌شوند به جنت الهی وارد شده و شب و روز از نعمای آن مرزوقند، هیچیک را بر دیگری تفوقی نیست و برای هر یک در نزد خداوند درجاتی مقدر شده و همه به سوی او باز می‌گردند. خداوند بشر را به صورت زوج خلق فرموده و زندگی یکی بدون دیگری ممکن نیست. نزدیکترین فرد به خدا کسی است که او را اطاعت نماید و به آیات او موقن باشد. فضل الهی نصیب کسی است که مؤمن و پرهیزکار باشد. مطالبی که در باره رعایت مراتب و آداب انسانی و احترام کوچکتر به بزرگتر وجود دارد بسیار قابل توجه است. فردی که از نظر سنی کوچکتر است چه مرد و چه زن باید به بزرگتر از خود سلام و تکبیر گوید و رعایت و احترام نماید. سلطان و فقیر در این مقام یکسانند و میزان و ملاک فقط سن است و حتی نوع تکبیرات نیز مشخص شده است. مردان با جمله «اللّه اکبر» خوش‌آمد می‌گویند و جواب آن «اللّه اعظم» است و زنان «اللّه ابهی» می‌گویند و جواب «اللّه اجمل» است و این هر دو برای حفظ مقامات و مراتب انسانی و تقدّم سنی است. همه این احکام تا ظهور بعد مجری است و در همه این نصایح و احکام و آداب، زن و مرد هر دو و بطور یکسان مخاطب کلام الهی هستند.<sup>۸</sup>

بطور خلاصه می‌توان گفت که مقام و حقوق زن در امر بیان به طرز کاملاً متفاوت و مغایر با شعون زمان خود، شناخته شده است و این احقاق حقوق با چنان رأفت و محبت و توجه و دقتی انجام شده که جز از طریق مظهر ظهور رحمن و رحیمی چون حضرتش، امکان نداشته است.

\* \* \*

حدّ اعلای این رأفت و عطوفت و رتبه، کمال آن را در تویعات مبارکه، حضرت اعلی خطاب به حرم مبارک می‌توان مشاهده کرد. زیارت این آثار چنان شخص را تحت تأثیر لحن کلام و شدت محبت و رأفت و احترام آن حضرت به حرم عزیز و محترمشان قرار می‌دهد که هرگز گمان نمی‌رود قلم و بیان بتواند بیانگر عمق این احساسات باشد.

در یک تویع، حرم مبارک را به «جان شیرین من، حرسک اللّه تعالی» خطاب می‌فرمایند و با استشهاد به دو بیت شعر، میزان حزن و الم خود و جریان اشک بر چهره مبارک را بیان فرموده، سپس چنین می‌فرمایند: «خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نمود که توان نوشت.» نکته، جالب توجه این است که اشتغالات فکر مبارک در ابتدای ظهور و صدمات وارده از دشمنان امر، به هیچ وجه ایشان را از توجه به کوچکترین حوائج حرم عزیزشان باز نداشته است. چنانچه در همین تویع مبارک می‌فرمایند قوله الاحلی: «در باب یک رشته ترمه انشاء اللّه به بمبئی خواهم نوشت.»<sup>۹</sup> در تویعی دیگر ایشان را دل‌داری داده و از محبت خویش مطمئن ساخته چنین ادامه می‌دهند: «اینکه ذکر از نرسیدن خطوط شده نه این است که ذکر نشده باشد بل شده و نرسیده و در هیچ حال خیال حزن ننموده که آنچه حضرت ربّ العزّه مقدر

فرموده خیر است...»<sup>۱۰</sup> و بالاخره در یک توقیع به حرم مبارک مرقوم می‌فرمایند که «جان عزیز من، در هر حال به تسبیح حق قلب خود را ساکن نموده و از فضل الهی یوم وصل را سائل بوده که هرچه خیر است خداوند عالم مقدر فرموده و جاری خواهد فرمود و حزن من از سکّان بیت است که حزنی وارد نشود و الا غیر از رضا به حکم الهی تسلی نیست. ذکر سلام نزد والده و همگی ذکر شود...»<sup>۱۱</sup>

بطور خلاصه می‌توان گفت این طرز خطاب و اینهمه محبت و احترام و عشق و توجّه و رعایت نسبت به حرم مبارک بطور اخصّ، نمونه‌ای است از مقامی که در امر مبارک بیان به نسوان عموماً اعطا شده است و کاملاً بر خلاف رسم متداول زمان است. بیان مبارک در صحیفه، عدلیّه که قبلاً به آن استشهاد شد شاهد دیگری برای این مدّعی است. در این مقال غرض بیان شرح حال حرم مبارک نیست چه که مفصلاً در کتاب «خدیجه بیگم» اثر جناب بالیوزی ایادی عزیز امرالله آمده است بلکه غرض اشاره به این نکته است که حرم مبارک از همان ابتدا به اهمّیت مقام همسر عالیقدر خود پی برده و بر طبق آنچه از ایشان نقل شده است مقارن با اظهار امر آن حضرت و یا اندکی قبل از آن و فقط با ملاحظه انوار ساطعه از چهره مبارک در هنگام نماز و دعا به عظمت شأن و مقام الهی و روحانی آن موعود ام آگاه شدند. صبر و تحمل ایشان در سراسر دوران شش ساله، نفی و زندان محبوب و معبود و همسر مهربانش، تحمل خبر دهشت اثر شهادت آن حضرت و استقامت و اضطبار ایشان و بالاخره ایمان به حضرت من یظهره الله و مراتب ایقان و اخلاص و انجذاب و اشتیاق به زیارت معبود عالمیان و عدم امکان برآورده شدن این آخرین تمنای قلبی و تسلای روحانی ایشان در این خاکدان فانی همه و همه نشانه‌هایی از مقام بی همتا و نظیر ایشان است.\*

در لوح مبارک جمال اقدس ابهی که پس از وصول خبر صعود ایشان به محضر مبارک عزّ نزول یافت ایشان را «الثمرة العلیا» و «بقیة محبوب العالم فی ملکوت الانشاء» خطاب می‌فرمایند و در زیارتنامه‌ای که متعاقباً در همان لوح نازل شده به «ثمره سدره المنتهی»، «الورقة المبارکة النّوراء» و انیسة من ابتسم بظهوره ملکوت البقا و ناسوت الانشاء» ملقب گشته‌اند. به شهادت جمال مبارک، هر مرد و زنی که در شب و روز صعود آن ورقه، علیا صعود نمود به فضل الهی مورد غفران و آمرزش قرار گرفته و در لوحی دیگر به «الرتة الکبری» و در لوحی به «مطلع الوفا» مخاطب گشته‌اند.<sup>۱۲</sup> در کتاب بدیع، ورقه مبارکه امّ حضرت اعلی و سپس حرم آن حضرت به لقب خیر النساء ملقب گردیده‌اند و اطلاق این لقب جز بر این دو نفس مبارکه بر احدی از نساء جائز نیست.<sup>۱۳</sup> و در همین لوح مبارک، ایشان را به لقب «بتول عذرا» مفتخر فرموده‌اند و بالاخره بیان مبارک جمال اقدس ابهی: «انت الّتی وجدت عرف قمیص الرّحمن قبل خلق الامکان» از مقام والا و بی نظیر ایشان حکایت می‌نماید.

مراتب محبت و شفقت و احترام حضرت اعلی به والده، محترمه و جدّه بزرگوارشان از توقیعاتی که پس از خروج از شیراز به اعزاز آنان عزّ صدور یافته است کاملاً نمایان است و فی الحقیقه اینهمه توجّه و عنایت و ملاحظه و مراقبت احوال آن اماء مبارکه در نوع خود بی نظیر است. آن حضرت

\* در همین مجموعه به مقاله، خانم فیروزه ابرار در باره شرح حال حرم مبارک حضرت اعلی مراجعه شود.

جهت تسکین خاطر و تقویت روحانی و آسایش خیال والده و جدّه معظمه، اذکار متعدده جهت هر دو آنان نازل می‌فرمودند که قرائت و تلاوت نمایند. در یکی از این توقیعات، خطاب به والده مکرّمه با بیان «اقرأ کتاب ربك الله الذي لا اله الا هو... واته في حكم الكتاب من لدن ولدك على هذا صراط الله في السموات والارض قد نزل على صراط قويم»<sup>۱۴</sup> صریحاً مقام خود را اظهار می‌فرمایند. در توقیعات مبارکه، هر دو را به صبر و تحمل و رضا به قضا متذکر فرموده‌اند و تمام سعی هیکل مبارک در این بوده که در ایام فراق و دوری از وطن، اخبار نگران‌کننده باعث حزن آنان نشود و ارسال دستخط‌های مبارک برای رفع این نگرانی‌ها بوده است. در توقیعی اشاره به این مطلب است که چون قریشان باعث ظهور بلایا است، حاضرند بر آنچه بر ایشان گذرد و قضا باشد رضا دهند و با حضور خود در نزد آنان امری رخ ندهد که باعث حزن خاطرشان شود.

مناجات «قل اللهم انك انت صحاب السموات والارض... و لترفعن من تشاء و لتنزلن من تشاء و لتعزّن من تشاء...»<sup>۱۵</sup> به اعزاز جدّه و «قل اللهم انك انت فطار السموات والارض و ما بينهما... و لتصرفن من تشاء و لتخذلن من تشاء...»<sup>۱۶</sup> برای والده معظمه‌شان عزّ نزول یافته است. والده حضرت اعلی در اواخر ایام حیات عنصری خود، به مقام واقعی فرزند خویش و عظمت آن پی بردند و جمال مبارک دو نفر از مخلصین احبّاء، جناب حاج سیّد جواد کربلائی و زوجه، جناب حاج عبدالمجید شیرازی را به حضور ایشان فرستادند و آن مخدّره علیا به ایمان و ایقان موقف گردیدند. در کتاب بدیع حضرت بهاء‌الله جلّ ذکره در باره ایشان می‌فرماید: «یا قوم فاعلموا بانّا قد اصطفينا امّ نقطة الاولى و أنّها قد كانت من خيرة الاماء لدى العرش مذکوراً و حرم اطلاق هذا الاسم على غيرها... اليوم خیر النساء امّ نقطه اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند... فونفسی الحقّ او است بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری...»<sup>۱۷</sup>

آنچه در فوق راجع به حضرت حرم و والده و جدّه حضرت نقطه بر سبیل اختصار ذکر شد به این جهت بود که فقط به شمّای از عواطف و احساسات و بذل توجه و محبّت و عنایت آن حضرت نسبت به نساء اهل بیت مبارک که فی‌الواقع نمونه و نشانه‌ای از عنایات لانهاییه حضرتش به عموم نساء دوره بیان است واقف شویم و الاّ شرح حال آن بزرگواران از حوصله این مختصر خارج است.

\* \* \*

در این مقال سعی شده است که مختصراً شرح حال بعضی از زنان دوره بیان ذکر گردد و در مواردی فقط به ذکر نام و چند کلمه در باره ایشان اکتفا شود. زیرا همانطور که قبلاً اشاره شد به اقتضای زمان و شرایط آن دوران چه بسا از زنان فداکار و مؤمن و از خود گذشته که در راه اعتلای امر الهی از همه چیز گذشتند و نامشان بر حسب ظاهر در جایی ذکر نگشته است. آنچه در کتب مختلفه موجود است جز در مواردی چند، بقیّه بسیار مختصر بوده است.

حضرت طاهره، قرّة العین

در باره ایشان کتابها نوشته شده، مقالات و رسالات متعدده به زبان‌های مختلف به رشته،

تحریر درآمده و ترجمه شده است. در اینجا مقصود ذکر مطالب تاریخی مربوط به حیات ایشان نیست بلکه تذکر به این نکته است که حضرت طاهره معروفترین، پر نفوذترین و فداکارترین زن در تاریخ دوره، حضرت باب بلکه سراسر عصر رسولی است که علم و کمال و قوه و نطق و بیان و قلم، جرأت و شهامت و جانفشانی، درک عمیق آثار نورین نیرین و بالاخره ایمان و عرفانش در امر حضرت باب و آگاهی بر عظمت مقام حضرت بهاءالله قبل از اظهار امر، او را صاحب مقامی عظیم و بی مثل و نظیر نموده است.

مهمترین اثری که از او در تاریخ بشریت مانده، اقدام متهورانانه، او در خرق حجاب ظاهر و حجابات عمیق، باطنیه، مردم زمان خویش و بالاخره سهم عظیمش در اعلان استقلال امر جدید حضرت نقطه، اولی و آغاز نظام جدید و احکام و قواعد جدید است. ملاحظه نمائید که قلم معجزشیم حضرت ولی مقدس امرالله در باره، آن ورقه، طیبه در کتاب قرن بدیع (گاد پاسز بای) چه مرقوم فرموده است: «جناب طاهره پدرش حاجی ملاً صالح برقانی از خاندان مشهور و صاحب اعتبار قزوین بود که افراد و اعضاء آن از مجتهدین نامدار و پیشوایان بزرگ ایران محسوب می شدند. این امه، موقنه، سمی حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در بین اقوام و بستگان به زرین تاج و زکیه شهرت داشت سال تولدش مقارن با سال ولادت حضرت بهاءالله بود. از طفولیت از لحاظ ذکاوت و صباحت سرآمد اقران و در بین اهالی مشار بالبنان... استاد بزرگوار، سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه مراتب عشق و حرارت و فهم و درایت طاهره را می ستود و آن تلمیذ با تمیز را به خطاب "قرّة العین" مخاطب ساخت و از "لسان قدرت و عظمت" به لقب جلیل "طاهره" ملقب و مفتخر گردید و تنها فردی از طبقه، نسوان بود که از طرف حضرت ربّ اعلی در سلك حروف بیانیّه درآمد و به این مقام شامخ منصوب و معزز گردید... در ارض بدشت شرکت و معاضدت وی سبب گردید که نقاب از وجه حقایق ظهور جدید برداشته شد و مقاصد و مآرب این امر اعظم که تا آن تاریخ بر اصحاب کاملاً معلوم و مفهوم نبود برملا و مکشوف گردید و نظم بدیع الهی از انظمه، سالفه و حدود و شعائر اسلامیّه بالمره منفصل و متمایز شد. این انتصارات باهره و فتوحات عظیمه که در حیات این مجاهد فی سبیل الله حاصل گردید عاقبت در حینی که طوفان بلا عاصمه، کشور را فرا گرفته بود به تاج وهاج شهادت متوجّ و به خلعت ابدیه مخلّع گردید... بدین طریق حیات پر افتخار طاهره، آن مشعل حبّ و وداد، نخستین زنی که در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید به انتها رسید، دلاوری که در حین شهادت خطاب به نفسی که در توقیف او قرار داشت به کمال شجاعت اظهار نمود "قتل من در دست شما است، هر وقت اراده نمائید به نهایت سهولت انجام خواهید داد ولی به یقین مبین بدانید که تقدّم و آزادی نسوان هرگز ممنوع نشود و با اینگونه اعمال از پیشرفت و حرکت باز نماند." حیات طاهره کوتاه ولی پر شعشه و جلال بود. زندگانش از یک جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر مشحون از شئون و افتخارات بی پایان و بر خلاف سایر پیروان اولیّه، امر حضرت باب که قسمت اعظم خدمات و فتوحاتشان از انظار نفوس مستور و در افواه معاصرین از بلاد بیگانه غیر مذکور ماند این امه، فناپذیر صیت شهرتش به اطراف و اکناف عالم منتشر گردید...»<sup>۱۸</sup>



## آغا بیگم ملقب به ارباب

زوجہ آقا میرزا مؤمن بود. این زن و شوهر هر دو بسیار مؤمن و به قوت ایمان و استقامت مشهور بودند. آغا بیگم فرزند حاجی محمد رضا ابن حاجی زین العابدین جواهری کاشانی بود. حاجی محمد رضا از تجار معروف اصفهان بود که در عالم رؤیا به حضور حضرت اعلی رسید و یک سال بعد در کربلا در حرم حضرت امام حسین به زیارت آن حضرت موفق گردید و رؤیای خود را بالمشاهده دید و مؤمن گردید و در واقعه سال ۱۲۶۶ هجری قمری در طهران گرفتار گردید و به زندان انبار افتاد و مدت پانزده روز تحمل مشقات فراوان نمود ولی بعد آزاد گردید و پس از چندی مجدداً به دست گماشتگان دولت گرفتار و محبوس و مقتول شد.

آغا بیگم و همسرش آقا میرزا مؤمن، هر دو به قوت ایمان و استقامت معروف و متصف بودند و در راه عقیده، خویش تحمل مشکلات فراوان کردند.<sup>۱۹</sup>

## بگم کوچک (بیگم) (خدیدجه، کاشیه)

خاله، حاجی میرزا جانی کاشانی و حاجی محمد اسماعیل (ذبیح) بود. این خانم محترمه در هنگامی که حضرت اعلی در کاشان میهمان حاجی میرزا جانی بودند به شرف ایمان فائز شد. بانوی مزبور زنی سخنور و مقتدر بر اقامه، حجج و براهین بود. در سبیل ایمان مورد تعدیات و تعرضات زیادی از اهل محل گردید و عاقبت مجبور به مهاجرت به اردستان شد و در آنجا درگذشت.<sup>۲۰</sup>

در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی به نقل از کتاب حدیقه الشعراء، ذکر خدیجه، کاشیه، صبیبه، حاج محمد صادق از مشاهیر عرفا و همسر میرزا نصرالله کاشی آمده است که صاحب خط و سواد و انشاء و شعر و سلیقه و آداب بوده، شعر هم بسیار می گفته است. به نظر جناب بیضائی مؤلف کتاب تذکره شعرای بهائی، بیگم خانم همان خدیجه است که اسم اصلی ایشان کوچک بیگم و ملقب و متخلص به خدیجه بوده است. این خانم در بین پیروان حضرت باب بسیار محترم بوده و در نهایت فقر و فنا و صبر و رضا زندگی می کرده است. از اشعار ایشان تعداد زیادی در دست نیست. شعر ذیل از این خانم محترمه است.

ای جان بدرآ از تن، بالاتر از امکان شو	چیزی که نمی گنجد در وهم بشر آن شو
از موسی و از طورش تا چند سخن گوئی	دل طور تجلی دان رو موسی عمران شو
از ما و منی بگذر در هستی خود بنگر	رو بنده موری باش آنگاه سلیمان شو

## حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه، مهد علیا

هنگامی که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری جناب وحید به شهر یزد وارد شدند و در مصلی بالای منبر رفته، به ابلاغ امر مبارک حضرت اعلی پرداختند نفوس کثیری از علماء و محترمین به امر جدید گرویدند. حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه، مهد علیا و عده ای دیگر از نفوس مبارکه به امر آن حضرت ایمان آورده با جناب وحید بیعت کردند و روی مبارکشان به نور ایمان افروخته گردید.<sup>۲۱</sup>

جناب حاج محمدطاهر مالیری در کتاب خاطرات خود از بی‌بی فاطمه با عبارت «امه الله بی‌بی فاطمه مهد علیا که از مؤمنات دوره اول ظهور و زنی متمول و در ایمان و ایقان بی نظیر بودند»<sup>۲۲</sup> و از بی‌بی صاحب با عبارت «امه الله حاجیه بی‌بی صاحب که فی الحقیقه چنین نفس مؤمن و مقدسی در بین اماء الرحمن نبود و در اول ظهور به شرف ایمان فائز شده بودند» یاد کرده‌اند.<sup>۲۳</sup>

### معصومه خانم ضلع حاجی عبدالغفور یزدی

والده، جناب حاج محمد طاهر مالیری از جمله نفوسی هستند که در دوره طلوع امرالله در شهر یزد به شرف ایمان فائز شدند. هنگامی که جناب وحید از حضور مبارک حضرت اعلی به یزد مراجعت نمودند و بیعت ایمان و تصدیق می‌گرفتند جناب آقا سید جعفر یزدی شوهر عمه، جناب مالیری به دیدن ایشان رفتند و در اولین ملاقات به امر مبارک مؤمن گردیدند و چون در محله، مالیر و در منزل حاجی عبدالغفور ساکن بودند، سرکار معصومه خانم به واسطه ایشان تصدیق امر مبارک را نمودند و بعد به واسطه مشارالیه، همسرشان جناب حاجی عبدالغفور نیز به شرف ایمان فائز شدند. این خانم محترمه شب و روز به خدمت مشغول و منزلشان محل رفت و آمد احبّاء بود و با عشقی مفرط به خدمت و پذیرائی آنان مشغول بودند و هر چند روز یک بار تازه‌واردین را که به کاروانسرای یزد وارد می‌شدند به منزل دعوت نموده، در تمام مدت اقامتشان در یزد از آنان پذیرائی می‌نمودند و بقدری به احبّای الهی محبت داشتند که در موقع ورود مهمان شکر الهی را بجای می‌آوردند و درب منزلشان به روی عموم احبّای الهی همواره باز بود و منزل مالیر به نام خانه، بابی‌ها مشهور گشته بود. مجالس تبلیغی هر شب در این بیت برپا بود و به نهایت همت در تبلیغ امر الهی جاهد بودند. بالاخره در سال ۱۳۰۰ ه. ق. مطابق ۱۸۸۲ م. با اجازه جمال اقدس ابهی به عکاء مشرف و بقیه ایام حیات را در آنجا ساکن بودند و به خدمت آستان مبارک ساعی و جاهد. مشارالیه پنج ماه قبل از صعود جمال قدم، دار فانی را وداع فرمودند و در عکاء مدفون گشتند و لوح مقدس مبارکی جهت طلب غفران برای آن کنیز الهی نازل گردید. در لوحی به افتخار جناب امین الهی این کلمات مبارکه در حق این خانم عزیز نازل گردیده است: «... والده جناب آقا محمدطاهر علیهما بهاء الله در این ایام که قصر مقرر عرش واقع به شرف حضور فائزند. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر. ملکه‌های عالم بعد از طلب و انتظار فائز نشدند و این مخدّره از بدایع فضل الهی فائز شد به آنچه که اکثر اهل عالم در حسرتش مردند.»<sup>۲۴</sup>

### خاتون جان خانم فرهادی

حاجی اسدالله فرهادی تاجری محترم از طایفه شیخیه بود که در اوان ظهور حضرت اعلی به شرف ایمان مفتخر شد و چهار دختر خود را به عقد ازدواج چهار پسر برادر خود حاجی الله وردی فرهادی درآورد و عائله، وسیعه، فرهادی در قزوین تشکیل شد که غالباً ایمان آورده به نام بابی مشهور شدند. مخالفان امرالله سه بار منزل جناب حاجی اسدالله را غارت کردند و در یکی از

حملاتی که اشرار به خانه ایشان نمودند دختر کوچکشان شیرین خانم زوجه، آقا محمد جواد بن حاجی الله وردی در اثر اصابت ضربه و لگد بر پهلویش جنین خود را از دست داد. هر چهار دختر جناب حاجی اسدالله فرهادی در نهایت ایمان بودند.

خاتون جان دختر ارشد حاجی اسدالله به عقد ازدواج آقا محمد هادی (پسر عموی خود) که تاجر مشهور و ثروتمند و با فتوت و شجاع و با کفایت بود درآمد. این شخص محترم مؤمن منجذب، به تمام همت به نصرت امر حضرت اعلی قیام کرد و همسر محترمه اش نیز در خدمت و شجاعت همتا و همقدم شوهر بود. وقتی که حضرت طاهره به قزوین رسیدند ایشان پذیرائی اصحاب را عهده دار شدند و منازلی برای آنان تهیه نمودند. حتی غذا را در منزل طبخ نموده برای آنان می بردند. خاتون جان و آقا هادی هر دو نهایت سعی را در استخلاص حضرت قره العین داشتند. حضرت بهاء الله به آقا هادی امر فرمودند که حضرت طاهره را از محبس قزوین خلاص نموده به طهران بیاورد تا در منزل حضرتشان از ایشان پذیرائی و نگهداری نمایند و نامه سر بسته عنایت فرمودند تا خاتون جان با لباس مبدل به حضرت طاهره برساند. خاتون جان به کمال میل این مأموریت مهم را قبول نموده به احسن وجه آن را انجام داد و با وجود آنکه پدر و شوهر حضرت طاهره دو مستحفظ برایشان گمارده بودند موفق شد مرقومه مبارک را به ایشان برساند. حضرت قره العین، خاتون جان را شناخته و به همراهی او مخفیانه از خانه خارج شده، با وسائلی که آقا محمد هادی تهیه کرده بودند و به نحوی که تفصیل آن خارج از این مقال است به نهایت درایت و هوشیاری و شجاعت در حالی که اشرار از هر جهت احاطه کرده بودند حضرت طاهره را از شهر خارج نمودند. خاتون جان پس از واقعه، شهادت حضرت طاهره سالها حیات داشت. هر چهار خواهر تا آخر ایام زندگانی خود بقدر استعداد و قوه به خدمات امریه قیام و اقدام می نمودند.

خاتون جان به همراهی دختر و دامادش حاج حسن زرگر بعدها به عکاء مشرف گردید و لوح مشهور به لوح البهاء<sup>۲۵</sup> به افتخار این خانم مکرمه عز نزل یافته است. صاحبه خانم، خواهر خاتون جان خانم، همسر آقا محمد مهدی بود که همسرش هم در فتنه، قتل حاج ملا تقی (عموی حضرت طاهره) گرفتار و محبوس گردید.<sup>۲۶</sup>

### بی بی کوچک، ورقه الفردوس، خواهر جناب باب الباب

هنگامی که جناب ملا حسین پس از وفات والدشان از بشرویه برای تحصیل علوم و درک محضر سید کاظم رشتی عازم کربلا شدند مادر و دو برادر و نیز یکی از دو خواهرشان به نام بی بی کوچک که بعدها ملقب به ورقه الفردوس گردید همراه آن حضرت گردیدند. در آن شهر مادر و خواهر جناب ملا حسین مانند سایر نسوان از طایفه شیخیه، غالباً به محضر حضرت قره العین که به فاصله کوتاهی بعد از ارتحال جناب سید کاظم به کربلا وارد شد حاضر شده درک فیض می نمودند. پس از آنکه جناب ملا حسین به همراهی برادر و خالوزاده شان جهت شناسائی قائم موعود عازم ایران شدند و به شرف ایمان فائز گشتند مادر و خواهر ایشان نیز توسط جناب قره العین از امر مبارک خبر یافته، به اقبال و ایمان موفق گردیدند و بالاخره در خدمت جناب طاهره به

ایران معاودت نموده پس از توقف چندی در قزوین و طهران به خراسان رفته مقیم مشهد شدند و از بیانات جناب باب‌الباب مستفیض گشته بنوبه خود باعث تقویت روحیه ایمانی رجال و نساء در آن سامان می‌شدند. پس از شهادت جناب ملا حسین و خاتمه واقعه قلعه شیخ طبرسی، مادر و خواهر ایشان هر دو راضی به رضای الهی و صابر و شاکر بل مفتخر و متباهی بودند. سپس از مشهد به بشرویه نقل مکان کردند و منزل موروثی ایشان محلّ اجتماع بابیه و تحصیل اطلاعات و تکمیل معلومات برای یار و اغیار گردید و در اواخر ایّام به مدینه عشق شتافت و در آن شهر به عالم بقا صعود نمود و مرقد منورش در آن شهر به امر حضرت عبدالبهاء بنیان یافت.<sup>۲۷</sup>

### خورشید بگم، شمس الضّحی

زنی بود در نهایت کمال و جمال. صفات پسندیده، آن خانم محترمه از نیکی فطرت و بلندی همّت و دیانت و «علم و نطق و فصاحت» مشهور بوده است. ایشان برادرزاده، مجتهد معروف اصفهانی حاج سید محمد باقر بوده و در همان شهر به همسری جناب آقا میرزا هادی نه‌ری (عموی حرم حضرت عبدالبهاء، سرکار منیره خانم) درآمد و به همراهی شوهر عازم کربلا گردیده در نزد سید کاظم رشتی تلمذ نمود و دارای مقامات عالیّه، علمیّه و دینیّه گردید و پس از وفات جناب سید کاظم، نزد جناب قرّة العین، حضرت طاهره به تلمذ پرداخت و به لقب شمس الضّحی ملقب و مشهور شد و یک بار که در کربلا اعداء به عزم تعرّض به جناب طاهره به خانه، ایشان ریختند شمس الضّحی را اشتهاً بجای ایشان گرفتند و سنگ باران نمودند. خورشید بگم در سفر حضرت طاهره از کربلا به بغداد و بالاخره به قزوین همراه آن حضرت بود. سپس به همراهی جناب میرزا هادی به اصفهان رفت. همسر ایشان جناب میرزا هادی و برادر محترمشان میرزا محمد علی نه‌ری برای کمک به یاران حضرت نقطه به خراسان شتافتند. پس از واقعه بدشت، در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران ضرب و صدمه شدید به میرزا هادی وارد شد و در همان حوالی جان سپرد. شمس الضّحی پس از شهادت آقا میرزا هادی به عقد ازدواج برادر دیگر همسرش به نام میرزا ابراهیم درآمد و دخترش موسوم به فاطمه بیگم نیز با پسر آقا میرزا ابراهیم به نام آقا میرزا حسن که بعداً به مقام شهادت رسید و به لقب سلطان الشّهداء از لسان جمال قدم ملقب گردید ازدواج نمود.

این بانوی مکرمه در طول زندگانی صدمات و لطمات فراوان تحمل نمود. همسرش را از دست داد و دامادش به شهادت رسید و پس از شهادت داماد عزیزش، صدمات لانهایه از جانب ظلّ السّلطان بر او وارد شد معذک آنی از تبلیغ امرالله و اقامه دلیل و برهان کوتاهی نمی‌نمود و مراتب فضل و کمال و فصاحت و بلاغتش مشارّ بالبنان بود. در هر مجلسی که وارد می‌شد هدایت زنان را به شریعه الهیه و وظیفه خود می‌دانست و اکثر اوقات در ضمن استدلال، سرگذشت خویش را نیز بیان می‌نمود.<sup>۲۸</sup>

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه این خانم محترمه را به القاب «امة الله المنجذبة بنفحات الله»، «امة الله الناطقه»، «کنیز نورانی الهی» و «حضرت شمس الضّحی» مخاطب می‌فرمایند و مفصلاً در

«تذكرة الوفا» شرح احوال او را بیان می‌فرمایند که ذیلاً منتخباتی از آن را درج می‌نمایند تا میزان عنایات و الطاف الهیه بر آن «کنیز نورانی الهی» معلوم و واضح گردد:

«باری، آن کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندای ربّ اعلی از شیراز بلند شد ... سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود و شب و روز مانند دریا به نسائم رحمن پر جوش و خروش و به لسان فصیح در گفتگو... از جمله، علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان می‌نمودند که در خانه، شمس الضحی است در خانه، او ریختند و امة الله المنجذبه را احاطه کردند و به سبّ و شتم و لعن پرداختند و زجر و آسیب شدید وارد آوردند و کشان‌کشان از خانه به بازار بردند و به چوب و سنگ و دشنام هجوم می‌نمودند... حضرت شمس الضحی در اصفهان ماندند ولی شب و روز به ذکر حق مشغول بودند و به تبلیغ امرالله در بین نساء مألوف. به لسان فصیح موفق بودند و به بیان بدیع مؤید. در میان اجلاء نساء در اصفهان بسیار محترم بودند و در زهد و ورع و تقوی نزد کلّ مسلم. عفت مجسمه بود و عصمت مشخصه و شب و روز یا ترتیل آیات می‌نمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امرالله و نشر نفحات قدسیه. لهذا حضرت سلطان الشهداء روح المقرّبین له الفدا به صهریت او قیام نمودند و به صبیبه، محترمشان اقتران کردند و چون در خانه ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان الشهداء شب و روز مملو از آینده و رونده بود زیرا اجله نساء از آشنا و بیگانه و یار و اغیار مراده می‌نمودند و شمس الضحی به نار محبت الله افروخته و به نهایت انجذاب در اعلاء کلمة الله می‌کوشید، این بود که در میان اغیار به فاطمة الزهراء بهائیان مشهور گشت... باری، بعد از شهادت آنان، پاپی شمس الضحی شدند. آن امة الله المنجذبه مجبور بر این شد که به خانه، برادر رود... ولی حکومت پاپی بود و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت. حکومت شمس الضحی را خواست. علماء سوء نیز با حکومت همراز و همدستان شدند. لهذا برادرشان مجبوراً او را برداشته به خانه، حاکم رفتند. خود در خارج و شمس الضحی را به اندرون حاکم فرستادند. حاکم در دم اندرون رسید و شمس الضحی را به زیر لگد به درجای کوبید که نفس منقطع شد و حاکم فریاد برآورد و به همسر خویش خطاب کرد: امیرزاده، امیرزاده، بیا و تماشای فاطمة الزهراء بهائیان نما... باری، شمس الضحی در اصفهان بود و در نطق و بیان جسور و در نشر نفحات الله از سورت نار محبت الله هر طالبی می‌یافت بی‌محبا زبان می‌گشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشهداء دوباره در رنج و بلا افتند و در اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند لهذا اراده مبارک به حضور آنان به سجن اعظم صدور یافت. شمس الضحی با حرم سلطان الشهداء و اطفال به ارض مقدس وارد شدند و در نهایت روح و ریحان و سرور بی‌پایان اوقات بسر می‌بردند تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان الشهداء، آقا میرزا عبدالحسین از اثر شدت صدمات در اصفهان، به مرض سل مبتلا شده در عکا فوت شد. از وفات او شمس الضحی بی‌نهایت متأثر و محزون گردید و به آتش فرقت و حسرت می‌سوخت. علی‌الخصوص چون مصیبت کبری و رزیه، عظمی رخ نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب و روز چون شمع می‌گداخت. عاقبت شمس الضحی بستری شد و اسیر فراش گشت، قوه حرکت نداشت. با وجود این دمی ساکن و

ساکت نبود. یا از ایام گذشته صحبت می‌داشت و از وقایع امریه حکایت می‌کرد یا ترتیل آیات بینات می‌نمود یا به تضرع و مناجات می‌پرداخت. تا آنکه در سجن اعظم به جهان الهی پرواز نمود و از این ورطه، خاک به جهان پاک شتافت و از این خاکدان رخت برپست و به عالم انوار رحلت نمود. علیها التَّحِيَّةُ وَ الْغَنَاءُ وَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةُ الْعَظْمَى فِي جِوَارِ رَحْمَةِ رَبِّهَا الْكَبْرَى. «<sup>۲۹</sup>

### زینب، رستمعلی

زنی بود جوان از اهالی ده کوچکی در نزدیکی زنجان در حدّ اعلای ایمان و منتهی درجه، قوّت و شجاعت و بسیار صبیح و زیبا. وقتی شنید که جناب حجّت و اصحاب در قلعه، علیمردان خان مورد هجوم دشمنان قرار گرفته‌اند و دچار صدمات و مشقّات هستند طاقت نیاورده در نهایت شجاعت تصمیم بر نصرت آنان گرفت و از ترس اینکه مبادا به علّت زن بودن اجازه شرکت در جنگ را به او ندهند موهای خود را کوتاه کرد، جبه‌ای در بر نمود و کلاهی بر سر نهاد، شمشیری حمایل و زرهی بر تن کرد و تفنگی بر دوش نهاد و به کمک اصحاب شتافت. هر جا که هجوم اعداء بیشتر بود به همانجا می‌رفت و به مساعدت آنان می‌پرداخت. به گلوله‌هایی که در اطرافش ریخته می‌شد اعتنائی نداشت. همه او را مرد می‌پنداشتند و دشمنان از او می‌هراسیدند. جناب حجّت در باره او فرموده بودند: «اینگونه اقدام و شجاعت از هیچ کس و هیچ مردی تا کنون ظاهر نشده»<sup>۳۰</sup> و ایشان اولین کسی بودند که به هویت او پی بردند و او آرزوی خود را که شهادت در سبیل حضرت اعلی بود با ایشان در میان گذاشت. «جناب حجّت از طرز درخواست و لهجه، گفتار مشارالیها متأثر شدند. فرمودند: مطمئن باش من پیوسته در باره تو دعا می‌کنم و به واسطه شجاعت و قوّت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند و به او فرمودند امروز روز قیامت است. روز کشف اسرار است. روز آشکار شدن رموز است. خداوند به اعمال نظر دارد و به قلوب متوجّه است. به صورت ظاهر نظر نمی‌فرماید، خواه زن باشد خواه مرد. انّ الله ينظر الی قلوبکم و لا ينظر الی صورکم. اگرچه تو دختر جوان کم‌تجربه‌ای هستی ولی در شجاعت و قوّت قلب در میان مردان هم نظائر تو قلیلند. اینک برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت بکن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار نما.»<sup>۳۱</sup>

روزی که جمعی از دشمنان، عده‌ای از اصحاب قلعه را احاطه نمودند با تضرع و زاری از جناب حجّت درخواست کرد که به حمایت آن عده بشتابد شاید به رتبه، شهادت فائز شود و از ایشان تقاضا نمود که در درگاه مولای محبوبش از او شفاعت کنند. جناب حجّت از شدت تأثر جوابی نفرمودند و او سکوت را علامت رضا دانست. هفت مرتبه فریاد یا صاحب الزّمان برکشید و پس از خراب کردن سه سنگر در سنگر چهارم هدف گلوله‌های بی‌امان دشمنان گردید و به شهادت رسید. تاریخ نبیل در مورد او چنین می‌گوید: «زینب در نظر دشمنان زنی دهاتی نبود. عنوان جمیع فضائل انسانیت بود. مجسمه، رفتار نیک و مظهر تجلّی روح شجاعتی بود که جز در ظلّ دیانت حضرت باب چنین ارواح مقدّسه یافت نمی‌شد. رفتارش طوری بود که پس از وفاتش قریب بیست نفر از زن‌هائی که او را می‌شناختند به امر مبارک حضرت باب مؤمن شدند.»<sup>۳۲</sup>

خدیجه، زوجه، زنجانی، جناب حجّت

در تاریخ نبیل در قسمت واقعه، زنجان، شرح مختصری در باره، همسر زنجانی جناب حجّت آمده است که به نظر من نمونه‌ای گویا از فداکاری زنانی است که همسران دلاور خود را در سخت‌ترین دوران این انقلاب روحانی همراهی می‌نمودند و از آسایش و راحت و مال و بالاخره جان شیرین خود و فرزندانشان دست می‌شستند و حاضر نمی‌شدند از ایمان خود دست بردارند و با ادای يك كلمه، تبرّی جان خویش را بدر برند: «امیر تومان به صاحب منصبان توپخانه، خود فرمان داد که پس از خرابی منازلی که بین اردو و مسکن جناب حجّت قرار گرفته است منزل حجّت را هدف توپ سازند و قلعه را با خاک یکسان کنند. این امور بوقوع پیوست. وقتی که زوجه، جناب حجّت مسمّاء به خدیجه طفل خود موسوم به هادی را بغل گرفته بود و جناب حجّت با مشارالیها سخن می‌گفتند يك قسمت از منزل ایشان خراب شد. جناب حجّت به او می‌فرمودند که تو عنقریب با این طفل اسیر خواهی شد، خود را آماده کن. مشارالیها که از شنیدن آن سخن بی‌تابی و جزع می‌نمود ناگهان هدف گلوله گشت و فوراً جان داد. فرزندش هادی هم در میان آتشی که افروخته بود افتاد و پس از قلیل مدّتی به واسطه، جراحت بسیار در منزل میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجان وفات یافت. جناب حجّت با آنکه از مشاهده، این پیش‌آمد خیلی متأثر بودند لکن شجاعت و متانت خود را حفظ کرده و با لحن مناجات می‌گفتند: خدایا، از روزی که به عرفان حضرت موعود موفق شدم و محبوب دل و جان خود را یافتم می‌دانستم که این مصائب و بلیات به من خواهد رسید. همه، این بلیات و آفاتی که به من رسید - زوجه‌ام از دست رفت، پسر من از بین رفت، اصحابم شهید شدند، بستگانم وفات یافتند - همه، اینها در مقابل نعمت ایمان و موهبت عرفانی که به من عنایت کرده‌ای قابل ذکر نیست. اگر هزار جان داشتم و تمام دنیا پر از طلا و مال من بود و بر جمیع جهان ریاست داشتم همه را در راه تو فدا می‌کردم و با کمال فرح و سرور هر مشکلی را تحمل می‌نمودم.»<sup>۳۳</sup>

ورقه، زکیه بانو صغری

زوجه، نیریزی جناب وحید مؤمن به امر مبارک حضرت اعلی بود. پس از شهادت جناب وحید، پسرشان اسماعیل را در آغوش گرفته شبانه به اتفاق بعضی از خویشاوندان مؤمن خود به قصبه، اصطهبانات در شش فرسنگی نیریز گریختند و به منزل خواهر جناب وحید، جهان بیگم خانم که او نیز به امر مبارک ایمان داشت و همسر حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری بود پناه بردند. این پسر و فرزند جهان بیگم خانم به نام ابوالحسن هر دو با هم در تحت توجهات این خاندان بزرگ شدند. آخرین فرزند این زن و شوهر مهربان به نام میرزا یوسف خان وحید کشفی در تاریخ امر نامش مذکور و به خدماتی فائده موفّق گردید.<sup>۳۴</sup>

طوبی خانم

دختر جناب وحید از همسر یزدی ایشان نیز از نساء مؤمنات بود و در طهران با میرزا نصرالله

کاشی، ندیم فتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی ازدواج نمود ولی از ایشان فرزندی باقی نماند. ۲۵

### مرضیه

از جمله اولاد حاجی ملا صالح قزوینی دو دختر بوده. ام سلمه خانم (حضرت طاهره) و مرضیه خانم که هر دو تحصیل علم نموده و فاضله و عالمه بوده‌اند. مرضیه خانم همسر آقا میرزا محمدعلی (حرف حی) پسر حاجی ملا عبدالوهاب مجتهد شد و صاحب یک دختر گردید. این دو خواهر در محافل و مجالس زنانه در قزوین، واعظ، سخنگو، ناصح و متکلم وحده بودند. ۲۶

### مریم

خواهر ابوینی جناب قدّوس که نهایت تعلق خاطر را به برادر داشت و حضرت قدّوس او را به «مریم» ملقب فرموده بودند. پس از شهادت جناب قدّوس از شدت غم و اندوه، صبر و طاقت از کف داد و به جهان باقی شتافت. ۲۷

### ام اشرف

«از جمله زنانی که دارای ایمان قوی بودند و واقعه، زنجان را مشاهده کرده‌اند یکی ام اشرف است. مشارالیه در قلعه بود که پسرش اشرف بدنیا آمد و با فرزندش از بقیه السیف قلعه، زنجان محسوب است. پس از چند سال که فرزندش به سن بلوغ رسید ایمانی عجیب و عرفانی عالی پیدا کرد. دشمنان هرچه کوشش نمودند که او را به تبری از امر وادار کنند ممکن نشد. بالاخره فرستادند مادر آن جوان را که همان ام اشرف بود آوردند که پسرش را نصیحت کند شاید از امر تبری نماید و از قتل خلاصی یابد. وقتی که ام اشرف چشمش به صورت پسرش افتاد فریاد برآورد اگر گوش به حرف این اشخاص شریر بدهی و از امر حق اعراض نمائی پسر من نیستی. جناب اشرف با کمال اطمینان و استقامت در میدان فدا به شهادت رسید و از امرالله تبری ننمود. ام اشرف با آنکه به چشم خود می‌دید پسرش گرفتار ستم و ظلم اعداء است با اینهمه جزع و بی‌تابی نکرد و حتی اشک از چشمش جاری نشد زیرا پسرش در راه خدا جان می‌داد. در آن روز از ام اشرف چنان شجاعت و صبر و ثباتی ظاهر شد که دشمنان و مأمورین شهادت پسرش هم به تعجب و حیرت افتادند. وقتی که چشم ام اشرف به جسد بی‌جان پسرش افتاد گفت: ای پسر، روزی که بدنیا آمدی من جزو اصحاب در قلعه، علیمردان خان محبوس بودم و همان روز با خدا عهد کردم که تو را در راه او فدا کنم. الآن چقدر مسرور هستم که می‌بینم یگانه پسری که خدا به من داده در راهش فدا کرده‌ام و به نذر و پیمان خود وفا نموده‌ام.» ۲۸

### روحانیه، بشرویه‌ای

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری در بشرویه، خراسان متولد شده است. نام او ام السلمه بوده و بعدها به «بی‌بی روحانی» معروف گردیده است و تخلص شعری او «روحانیه» و گاهی «روحا»



بوده است. در سنّ ده سالگی مقارن وقایع قلعه، شیخ طبرسی که امّ الباب (والده، جناب باب الباب) و اخت الباب (همشیره، جناب باب الباب) به همراهی شیخ ابوتراب در نهایت اشتعال و انجذاب به بشرویه وارد شدند به ملاقات آنها نائل شد. پدر این خانم محترمه نیز به امر حضرت نقطه، اولی ایمان داشته و والدهشان به منزل والده، جناب باب الباب مراده داشته‌اند. از کودکی به تحصیل سواد علاقمند بوده و با خاکه، زغال و پارهای چوب رونویسی می‌کرده است ولی با مخالفت شدید پدر مواجه می‌گردد چه پدر معتقد بوده که پیغمبر اکرم منع فرموده‌اند و ایشان را تهدید می‌کرده که انگشت‌های او را خواهد شکست. ولی پس از چندی جناب ملا باقر به پدر ایشان گفته‌اند که حکم «بیان» است که باید نسوان صاحب خط باشند و از آن پس برای آن دختر جوان کاغذ و قلم تهیه نمودند. اما البتّه امکان تحصیلات متداوله را نداشته است و فقط به علّت عشق مفرط به تحصیل سواد و ایمان و ایقان، به کمالات متعدده مزین گردید. بعدها به جمال اقدس ابهی مؤمن گشت و از شدت شور و شوق، بی‌محابا به اعلان امرالله و ابلاغ آن به علماء و فضلاء مشغول شد و حتّی به هر یک از علمای بشرویه مکتوبی فرستاد و آنان را به امر مبارک دعوت نمود تا سرانجام در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به حکم یکی از ملاهای محلّ به نام حاجی سید فضائل از بشرویه اخراج گردید و به امر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه عازم یزد شده در منزل جناب حاجی میرزا محمود افغان ساکن شد و در تمام مدت ضوضاء یزد و پس از آن به تسلی بازماندگان شهداء و تبلیغ امر و سرودن اشعار و تلاوت آیات و الواح در نهایت اشتعال و انجذاب مشغول بود تا در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در همانجا صعود نمود.

مکتوبی که پس از اخراج از بشرویه به ملای مذکور در فوق یعنی حاجی سید فضائل نوشته، نمونه‌ای از تأثیر ایمان و ایقان و اشتعال به نار محبت یزدان است که چگونه زنی که بر حسب ظاهر تحصیلاتی نداشته و خواندن و نوشتن را نزد خود آموخته است با چنین فصاحت و بلاغت و جرأت و شهامت، به فارسی و عربی مطلبی در نهایت انسجام مرقوم داشته است.<sup>۲۹</sup>

### حمامه، کرمانی

شهربانو خانم مشهور به کربلائی خانم در کرمان در یک خانواده، ملاک متولد شد و خواندن و نوشتن را در منزل آموخت و چون به سن رشد رسید با جناب حاج میرزا حسن هراتی از تجار کرمان ازدواج نمود. در آن احوال جناب حاج سید جواد کربلائی از مؤمنین اولیه، حضرت باب در مدرسه، حاج محمد کریم خان در کرمان می‌زیستند. همسر شهربانو خانم با ایشان آشنائی پیدا نمود و پنهان از خانم خویش شبها به حجره، جناب حاج سید جواد می‌رفت و راجع به امر جدید از ایشان سؤالاتی می‌نمود و به تحقیق می‌پرداخت. شهربانو خانم که از غیبت‌های همسر خویش مشکوک گردیده بود شبی او را تعقیب می‌نماید و به حقیقت قضیه آگاه می‌شود و خود نیز به کشف حقیقت علاقمند می‌شود و هر شب بطور پنهانی به پشت حجره، مزبور رفته، به صحبت‌های آنان گوش فرا می‌دهد تا آنکه شبی کوزه، آبی که در پشت حجره بوده در اثر غفلت او می‌افتد و می‌شکند و جناب حاج سید جواد و حاج میرزا حسن بر ماوقع مطلع می‌شوند و در جواب همسرش

که می‌پرسد تو برای چه به اینجا آمدی می‌گوید به همان دلیل که تو آمدی و آنان را دعوت می‌کند که به خانه، او بیایند و مباحثات را در همانجا ادامه دهند. جناب حاج سید جواد به کمال حیرت به همسر این خانم شجاع می‌گویند که «طالب صادق این زن است که برای آگاهی بر حقیقت رنج تاریکی و تنهایی را بر خود هموار کرده، شب‌هائی متوالی در مدارج تحقیق با ما همگامی کرده است. در حالی که من و تو در داخل حجره بر مسند نرم نشستیم با صرف چای گرم، به گفتگو می‌پرداخته‌ایم.»

بالاخره زن و شوهر هر دو به تصدیق امر موفق و به نور ایمان مهتدی گشتند و به طهران نقل مکان نمودند. شهربانو خانم بسیار مؤمن و مشتعل و منجذب بود و به میهمان‌داری احباب که از شهرهای اطراف به طهران می‌آمدند مشغول و در منزل خود از آنها پذیرائی می‌نمود. در ایام گرفتاری و حبس حضرت ابن ابهر و سایر احباب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، به خدمت محبوسین می‌پرداخت و برای زندانیان غذا می‌برد و لباس‌های آنها را می‌شست. پس از صعود شوهرش، به ارض اقدس برای زیارت جمال اقدس ابهی مشرف شد و چون به کمال خلوص و انجذاب به سرودن اشعار مشغول بود از لسان مبارک به لقب «حمامه» مفتخر گردید. سپس به طهران مراجعت و در سال ۱۳۰۶ هجری قمری به ملکوت ابهی صعود نمود. از اشعار اوست: ۴۰

جهان را روح قدسی بار دیگر در کنار آمد

گلستان جهان را باز بر سر نوبهار آمد

نسیم لطف پنهانی وزید از فضل در عالم

چنان کز فارس تا بغداد یکسر مشکبار آمد

خوش آن عاشق که معشوقش چنین یاری است بی‌همتا

خوش آن طالب که مطلوبش چنین فرخنده یار آمد

«حمامه» بعد اذن او طلب کن کعبه، کویش

که فردا کی بود مهلت که تنگت روزگار آمد

### فتنه، قاجار

شاهزاده خانم شمس جهان نوه، فتحعلی شاه قاجار است و مادرش از اهل نور مازندران بوده است. از نوجوانی خداپرست و مؤمن و متقی بوده است و وقتی شنید که قائم موعود در شیراز ظاهر شده شروع به تحقیق نمود و از هر کسی چیزی شنید ولی هیچکدام برای او قانع کننده نبود. تا آنکه یکی از هموطنان حضرت طاهره که از بغداد تا همدان در خدمت آن حضرت بود و به لقب فتی الملیح از جانب ایشان ملقب شده بود به طهران آمده، به عنوان معلم سر خانه، شاهزاده خانم شمس جهان مشغول تدریس و تعلیم می‌گردد و چون علاقه، او را به اطلاع از امر جدید مشاهده می‌کند اطلاعاتی به او می‌دهد و سبب آشنائی او با حضرت طاهره که در طهران در خانه، کلانتر محبوس بودند می‌شود و از آن پس ایمانش به حضرت نقطه شدیدتر و اشتعال و انجذابش بیشتر می‌گردد و بالاخره با ازل آشنا می‌گردد و عاقبت الامر به شرف حضور حضرت بهاء‌الله در بغداد

فائز می‌شود و قبل از اظهار امر علنی آن حضرت، به عظمت مقام و شأن ایشان پی می‌برد. سپس به امر مبارک به ایران مراجعت می‌کند و ۷ سال در طهران بسر می‌برد و در آنجا توسط جناب احمد، مخاطب لوح احمد عربی که از اسلامبول به طهران آمده بود و از مظهریت حضرت بهاء‌الله سخن می‌گفت بر ظهور علنی آن حضرت آگاه شد و اظهار داشت که من حقی تا بحال بجز ایشان نمی‌شناختم ولی به امر مبارک لب فرو بسته بودم. پس از آن مجدداً با کسب اجازه، به محضر مبارک می‌شتابم ولی معلوم نیست که در کجا به حضور مشرف می‌گردد. لوح مبارک «فتنه» به افتخار ایشان نازل گشته است.

شاهزاده خانم از ذوق ادبی و طبع شعر برخوردار بوده و تخلص شعری او «فتنه» بوده است. پس از ایمان به امر جمال اقدس ابهی او را به «ان یا فتنة البقا فانتظری فتنة الله المهيمن القيوم»<sup>۴۱</sup> مخاطب می‌فرمایند. شرح حال و شرح ایمان خود را در مثنوی ناتمامی که بالغ بر ۵۸۹ بیت است سروده است.<sup>۴۲</sup>

### یادداشت‌ها

- ۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) صص ۶۰۰-۶۰۱ (ترجمه).
- ۲- ایضاً، ص ۶۰۶.
- ۳- ایضاً، ص ۶۰۳.
- ۴- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب هجدهم از واحد چهارم.
- ۵- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد چهارم.
- ۶- صحیفه عدلیه، باب چهارم.
- ۷- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب دهم از واحد پنجم.
- ۸- ایضاً، باب پنجم از واحد ششم.
- ۹- فیضی، محمدعلی، خاندان افغان سدره رحمان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب) ص ۱۶۶.
- ۱۰- مجموعه محفظه آثار ملی ایران، شماره ۵۸، ص ۱۶۷.
- ۱۱- ایضاً، ص ۱۸۳.
- ۱۲- فیضی، محمدعلی، خاندان افغان سدره رحمان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب) صص ۱۸۶ و ۲۸۹.
- ۱۳- کتاب بدیع، صص ۳۹۰-۳۹۱.
- ۱۴- مجموعه محفظه آثار ملی ایران، شماره ۱۲۰، صص ۵۱-۵۳.
- ۱۵- ایضاً، شماره ۵۸، ص ۱۶۲.
- ۱۶- ایضاً، ص ۱۶۳.
- ۱۷- کتاب بدیع، صص ۳۸۹-۳۹۱.
- ۱۸- مودت، نصرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۹ ب) صص ۱۷۱-۱۷۷ (ترجمه).
- ۱۹- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۰۱-۱۰۳.
- ۲۰- ایضاً، ص ۳۹۳.

- ۲۱- ایضاً، ص ۴۷۱.
- ۲۲- مالمیری، حاج محمدطاهر، خاطرات مالمیری (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴ ب، ۱۹۹۲ م) چاپ اول، صص ۱۱۴-۱۱۵.
- ۲۳- ایضاً، ص ۱۱۵.
- ۲۴- ایضاً، صص ۶ و ۱۸ و ۲۲.
- ۲۵- آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب) ج ۷، ص ۱۵۴ (لوح البهاء).
- ۲۶- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۷۴-۳۷۷.
- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص ۲۸۳.
- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص ۳۶۹.
- آواره، عبدالحسین، کواکب الدرّیه (مصر: مطبعه سعادت، ۱۹۲۳ م) ص ۹۵.
- ۲۷- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴۴.
- ۲۸- ایضاً، صص ۹۸-۹۹.
- آواره، عبدالحسین، کواکب الدرّیه (مصر: مطبعه سعادت، ۱۹۲۳ م) صص ۴۱۱-۴۱۲.
- ۲۹- تذکره الوفا (حیفا: مطبعه عباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق.) صص ۲۶۸-۲۹۰.
- ۳۰- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص ۵۸۸ (ترجمه).
- ۳۱- ایضاً، ص ۵۸۹.
- ۳۲- ایضاً، ص ۵۹۱.
- ۳۳- ایضاً، صص ۶۱۷-۶۱۸.
- ۳۴- روحانی نیریزی، محمدشفیع، لمعات الانوار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ ب) ص ۱۱۶.
- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹.
- ۳۵- ایضاً، ص ۴۷۷.
- ۳۶- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص ۳۴۴.
- ۳۷- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۲۱.
- ۳۸- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) صص ۶۰۴-۶۰۵ (ترجمه).
- ۳۹- ذکائی بیضائی، نعمت الله، تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب) ج ۱، صص ۳۲۴-۳۳۲.
- ۴۰- ایضاً، ص ۲۷۱.
- ۴۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج ۴، ص ۲۶۱ (مجموعه الواح).
- ۴۲- ذکائی بیضائی، نعمت الله، تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج ۳، ص ۱۶۷.